

توضیح مترجم: خیرت رویتن^۱ اقتصاددان هلندی و استاد اقتصاد در دانشگاه آمستردام است که به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران در حوزه‌ی رابطه‌ی هگل و مارکس شناخته می‌شود. او یکی از پژوهش‌گران مارکسی در حوزه‌ی نقد اقتصاد سیاسی با خوانش دیالکتیک نظام‌مند و از نظریه‌پردازان شکل ارزش است، و مقالات بسیاری را در تفسیر و بازسازی مباحث مربوط به دیالکتیک نظام‌مند سرمایه و مسائل دیگر در حوزه‌ی نقد اقتصاد سیاسی به انتشار رسانده است؛ او همچنین ویراستاری برخی از این مجموعه‌مقالات را بر عهده داشته است. او و مایکل ویلیامز کتاب مهمی به‌نام شکل ارزش و دولت: گرایش‌های انباشت و تعیین‌یابی سیاست اقتصادی در جامعه‌ی سرمایه‌داری^۲ تألیف کرده‌اند؛ اثری که تونی اسمیت درباره‌اش چنین می‌نویسد: «هیچ اثر دیگری بازسازی نظام‌مند [نظری] مارکس از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را موفقیت‌آمیزتر از این اثر به‌روز نکرده است»^۳.

رویتن در مطلب حاضر، توضیحی فشرده درباره‌ی روش مارکس در نقد اقتصاد سیاسی به‌دست می‌دهد. از آن‌جا که این متن^۴ در یک کتاب راهنمای روش‌شناسی اقتصادی (۱۹۹۸)، در کنار متون متعددی از بسیاری نحله‌های اقتصادی، منتشر شده است، مخاطبان این متن عمدتاً دانشجویان رشته‌ی اقتصاد — از گرایش‌های نظری و سیاسی مختلف — بوده‌اند. در نتیجه، رویتن در این متن سعی دارد تا با بیانی آموزشی و به‌نسبت ساده طیف هرچه گسترده‌تری از مخاطبان علاقه‌مند به اقتصاد (و اقتصاد سیاسی) را با روش مارکس در این حوزه آشنا نماید و منابع لازم را برای علاقه‌مندان به آشنایی بیشتر با آن معرفی نماید. با این توضیح،

^۱ از خیرت رویتن پیش‌تر متن دیگری به‌دست همین مترجم به فارسی ترجمه شده و در وبسایت پراکسیس منتشر شده است:

کارل مارکس و «سرمایه»: آینه‌ای که ترجیح می‌دهیم به آن ننگریم! | نویسنده: خیرت رویتن | ترجمه: طاها زینالی

<https://praxies.org/?p=4880>

^۲ Value, Form, and the State: The Tendencies of Accumulation and the Determination of Economic Policy in Capitalist Society; Geert A. Reuten, Michael J. Williams; Routledge, Chapman & Hall, Incorporated, 1989.

^۳ Review by Tony Smith; in Science & Society, Vol. 56, No. 2, p 223-225.

^۴ Marx's method, Geert Reuten (1998), in J. Davis, W. Hands & U. Mäki (eds), The Handbook of Economic Methodology, Cheltenham: Edward Elgar, 283-7.

می‌توان امید داشت که انتشار ترجمه‌ی این متن، به‌عنوان مدخلی فشرده، برای آشنایی اولیه با جنبه‌های اصلی روش مارکس در نقد اقتصاد سیاسی سودمند واقع شود. رویتن در همین کتاب، متن دیگری با عنوان روش دیالکتیکی نیز نوشته است که این مطلب نیز به‌زودی در وبسایت پراکسیس منتشر خواهد شد.

* * *

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) تنها یک اقتصاددان نبود، بلکه یک جامعه‌شناس، فیلسوف و فعال سیاسی نیز بود. با این‌که وی احتمالاً پیش‌تر به‌موجب نوشتن *مانیفست کمونیست*، جزوه‌ای سیاسی که در سال ۱۸۴۸ و به‌طور مشترک با فریدریش انگلس نوشته شد، شناخته می‌شود، اما اثر علمی عمده‌ی وی تحلیلی اقتصادی از سرمایه‌داری است، که بر اساس آنچه در *سرمایه‌گرد آمده* است، رساله‌ای بالغ بر ۲۲۰۰ صفحه در سه جلد است (۱۸۶۷، ۱۸۸۵، ۱۸۹۴؛ که دو مورد آخر پس از مرگ مارکس توسط انگلس ویراستاری شده‌اند). تمرکز این مقاله بر روش اثر دوم است.

سرمایه‌ی مارکس واکاوی درباره‌ی شکل ویژه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. این اثر به‌وسیله‌ی عرضه‌داشتن حرکتی از مقولات تجریدی (ساده) به مقولات انضمامی (پیچیده) به پیش می‌رود. مارکس از تحلیل کالا، مبادله و پول، آغاز کرده و به تکوین اشکال اجتماعی سرمایه و تولید سرمایه‌دارانه می‌پردازد، و نشان می‌دهد که چگونه این اشکال توسط روابط اجتماعی مشخص بازتولید می‌شوند (جلد یکم). وی از راه وضع‌کردن سرمایه به‌عنوان شکل اجتماعی ویژه‌ی این شیوه‌ی تولید، ساختار درونی‌گردش و بازتولید سرمایه را ردیابی می‌کند (جلد دوم)، و به سوی پویایی‌های بازار و تولید، یعنی پیوند میان نظام صنعتی و مالی و توزیع حرکت می‌کند (جلد سوم). مارکس چه روشی را برای چنین عرضه‌داشتی به کار بسته است؟

بیا بید پیش از تشریح واژه‌گانی کلیدی همچون «شیوه‌ی تولید»، «شکل اجتماعی» و «تجریدی-انضمامی»، ابتدا بینش مارکس درباره‌ی مطالعه‌ی تاریخ را ملاحظه کنیم: «ماتریالیسم تاریخی». بیان کوتاه و فشرده‌ای در این مورد را می‌توان در «مقدمه» وی بر *نقد اقتصاد سیاسی* (۱۸۵۹) یافت، جایی که مارکس اعلام می‌کند که روابط حقوقی و نهادهای سیاسی می‌بایست بر مبنای «شرایط مادی زندگی» درک شوند، و این‌که «آنانومی» دومی را «می‌بایست در اقتصاد سیاسی جست». بنابراین:

«انسان‌ها در [فرایند] تولید اجتماعی هستی خویش، به‌ناگزیر وارد روابط مشخصی می‌شوند که مستقل از اراده‌ی آن‌ها وجود دارند، که همانا روابط تولیدی متناسب با مرحله‌ای معلوم از تکوین نیروهای مادی تولید است. این روابط تولیدی در تمامیت خویش ساختار اقتصادی جامعه را بنیان می‌نهد، بنیانی واقعی که ربنای حقوقی و سیاسی بر آن تشکیل می‌شود و اشکال مشخص آگاهی اجتماعی با آن سازگاری دارند. شیوه‌ی تولید حیات مادی فرایند عمومی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را مشروط می‌سازد»^۱.

اگر به سرمایه اثر اصلی مارکس برگردیم، به‌نظر می‌رسد متنی که در بالا نقل کردیم دشوار بتواند ما را در این زمینه یاری کند؛ چرا که می‌توان در آن دید که چرا مارکس مطالعه‌ی «ساختار اقتصادی» جامعه‌ی سرمایه‌داری را در دستور کار خود قرار داد، ولی نمی‌توان دید وی چگونه این کار را انجام داد. با این حال، از نوشته‌های مارکس، به‌ویژه از نقدهای وی بر نظریه‌پردازان

پیشین اقتصاد سیاسی، سه اصل عمده‌ی روش‌شناسانه را می‌توان تشخیص داد. اصل اول، عبارت است از تفاوت میان مقولات عام و مقولات خاص؛ مقولات نخست به‌گونه‌ای عام در مورد جوامع — یا دقیق‌تر در مورد فعالیت تولیدی — به کار می‌روند، مقولات دوم در مورد «شیوه‌ها» یا «اشکال اجتماعی» تولید که به‌لحاظ تاریخی معین هستند، استفاده می‌شوند.^۱ پس سرمایه‌داری به‌عنوان یک شکل اجتماعی خاص تولید با مقولات مختص خود در نظر گرفته می‌شود. بر اساس چنین درکی‌ست که مارکس برای نمونه به اسمیت و ریکاردو به‌دلیل کاربست مقولات اقتصادی متعین «سرمایه‌دارانه» به شکل‌بندی‌های اجتماعی دیگر (پیشین)، و در نتیجه ایجاد آشفتگی در درک خودویژگی آن شکل‌بندی‌های اجتماعی انتقاد می‌کند. مفهوم «شکل اجتماعی» بی‌تردید نقشی کلیدی در اثر مارکس ایفا می‌کند. در سرمایه‌داری، کار انسانی و محصولاتش به‌ضورت «شکل ارزش» (پول) به خود می‌گیرند، و این شکل به چنان استقلالی دست می‌یابد که بر این محتوا (حتی اگر محتوا — کار، تولید، محصول — همچنان امری ضروری باقی بماند) سلطه اعمال می‌کند. شکل پولی به سوژه و ابژه‌ی این شیوه‌ی تولید بدل می‌شود. از این‌جاست که درک مشهور مارکس از بیگانگی و بت‌وارگی پولی برمی‌خیزد: روابط میان انسان‌ها به روابط میان اشیاء تبدیل (شبهه) می‌شوند.^۲

از این‌جا به دومین اصل روش‌شناسانه می‌رسیم: نقد و عرضه‌داشت درون‌ماننده. در حالی که «نقادی صرف» رویکردی تجویزگرایانه یعنی بیرونی نسبت به ابژه‌ی پژوهش اختیار می‌کند، یک نقد درون‌ماننده ابژه‌ی پژوهش را از درون بررسی می‌کند، و ناسازگاری‌ها و تضادهای درونی‌اش را نشان می‌دهد. این «روش نقد» ابژه‌ی پژوهش خود را بازتاباننده [یا رفلکسیو] در نظر می‌گیرد؛ چنین می‌پندارد که موضوع مورد پژوهش واقعیتهای اجتماعی است که حاوی گونه‌ای خود-تفسیرگری است. در نتیجه، سرمایه‌ی مارکس عرضه‌داشت و نقدی است درون‌ماننده از یک واقعیت اجتماعی (سرمایه‌داری)، و نیز شرح نظری مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه در گفتمان اقتصاد سیاسی. این جنبه از روش مارکس، که به‌نحو درخشانی در اثر بن‌حبیب^۳ نشان داده شده است، در زیرعنوان سرمایه، «نقدی بر اقتصاد سیاسی»، هم مشهود است، هم‌چنان که آوردن واژه‌ی «نقد» در عناوین دیگر نوشته‌های مارکس به همین نکته اشاره دارد.

سومین اصل روش‌شناسانه الزام ایجاد یک سلسله‌مراتب از تعین‌ها درون مجموعه مقولات خاص است، که در ضمن مقولات عام را که در کنار مقولات خاص عمل می‌کنند، شامل می‌شود. از آن‌جا که در عرضه‌داشت مارکس شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه همچون وحدتی اندام‌وار [یا ارگانیک] نمایش داده می‌شود، «شناخت از آن می‌بایست شکل نظامی از مقولات به‌هم‌مرتبط، نه مجموعه‌ای از پژوهش‌های مجزا، را به خود بگیرد»^۴. به‌طور مشخص‌تر این که مارکس، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نظامی از مقولات لایه‌بندی‌شده بر اساس تجریدی به انضمامی و پیچیده را به‌نحو نظام‌مند معرفی می‌کند. در نتیجه، ما در مسیر حرکت سرمایه به‌تدریج درون لایه‌های انضمامی‌تر تجرید هدایت می‌شویم، که هر یک به‌وسیله‌ی یک «دگرگونی» (Verwandlung) - مفهومی آشکار می‌گردد (دگرگونی {تبدیل} مشهور ارزش به قیمت صرفاً یکی از این موارد متعدد است؛ در حالی که می‌توان عمل‌کردهای کمی را در یک لایه‌ی خاص از تجرید به کار بست، برخی پژوهش‌گران تردید دارند که اصولاً

۱ مورای، ۱۹۸۸، فصل ۱۰.

۲ سرمایه، جلد یک؛ مقایسه کنید با دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴.

۳ بن‌حبیب، ۱۹۸۶، فصل‌های یکم تا چهارم.

۴ آرتور، ۱۹۹۲؛ مقایسه کنید با مقدمه‌ی مارکس، ۱۹۵۳.

به کار بستن عملیات کمی میان لایه‌های تجرید کار معقولی باشد: برای نمونه، ارجاع می‌دهم به اثر تونی اسمیت^۱.

بیشتر مفسران توافق دارند که روش مارکس در سرمایه در واقع حرکتی است مرحله‌مند از مقولات تجریدی به مقولات انضمامی. با این حال، در رابطه با جایگاه هر یک از لایه‌ها، همچنین در مورد شیوه‌ی پیش‌روی از یک لایه به لایه‌ای دیگر، اختلاف نظر وجود دارد. این روش برای مدت طولانی همچون روشی منطقی-تاریخی درک می‌شد (تفسیری که انگلس مروج آن بود)، یا همچون روش تقریب‌های متوالی اندیشیده می‌شد (که سوئیزی {۱۹۴۲} مروج آن بود)، روشی که در آن فرد با فرضیات ساده‌سازانه‌ای که به تدریج کنار گذاشته می‌شوند آغاز می‌کند. تفسیرهایی دیگر بر دیالکتیک خاصی تمرکز کرده‌اند که به باور آنها مارکس آن را به کار بست^۲، و برخی از آن‌ها این بحث را طرح کرده‌اند که این روش دیالکتیکی نظام‌مند است. اگرچه، دو تفسیر نخست نیز انکار نمی‌کنند که مارکس در سرمایه دیالکتیک را به کار بسته است، اما در تفسیرهای آن‌ها از سرمایه به اندازه‌ی کافی به دیالکتیک [در آن] اهمیت داده نشده است.

به هر حال، باید به این نکته توجه ویژه‌ای نمود که عرضه‌داشت در سرمایه نه یک استدلال قیاسی است، و نه حرکت از تجرید به انضمامیت به این معناست که اولی چیزی غیر-تجربی است. در واقع، این‌طور به نظر می‌رسد که «جلد سه» وارد یک مرحله‌ی تجربی — آن‌چنان که معمولاً درک شده — می‌شود، و به همین دلیل اقتصاددانان جریان اصلی همواره برای اظهار نظر در مورد جلد سه بیش از دو جلد دیگر احساس راحتی کرده‌اند. حال آن‌که جلد یکم «مجرد» مملو است از توصیفات تجربی اغلب بسیار-جزئی و ارجاع به گزارش‌های آماری. این موضوع را چگونه باید بررسی کنیم؟

مقولات مجرد جلد یکم را در نظر آورید که به روابط درون یک شیوه‌ی تولیدی به لحاظ تاریخی مشخص، که همانا سرمایه‌داری است، ارجاع می‌دهند. برای نمونه، «ارزش اضافی» را لحاظ کنید. تا جایی که منظور از گسترش مقولات به سطح انضمامی تجلی ساده‌ی این مقوله‌ی مجرد باشد، تجلی‌های تجربی پدیداری چنین مقوله‌ای ممکن است مشاهده‌پذیر باشند (برای نمونه، مبارزه در مورد مدت‌زمان کار روزانه)؛ اما اگر گسترش مقولات از نوع پیچیده‌ای مدنظر باشد، این موضوع مصداق ندارد، به‌ویژه این‌که تمامیت این نظام پدیدارهایش را وارونه می‌سازد (مانند سود یا «بهره‌وری سرمایه») یا پویش‌هایش را معکوس می‌نماید (از جمله در مورد گرایش‌ها و ضد-گرایش‌ها). پس، منابع تجربی در هر مرحله می‌بایست به‌دقت بر اساس آنچه گفته شد انتخاب شوند. اینک البته در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که این بحث گرد خود می‌چرخد (با این حال، توجه شود که این دست منابع تجربی نه به منزله‌ی اثبات، بلکه در این مرحله [صرفاً] به‌عنوان نمایش [مفهوم] به کار می‌روند). با این حال، نزد مارکس آنچه باید عرضه‌داشت را در هر یک از مراحل به‌سوی مقولات انضمامی پیچیده‌تر پیش ببرد، نابسندگی آشکار برای درک پدیده‌های تجربی پیچیده‌تر است.

اما آیا ما نمی‌توانیم مقولات تجریدی را پس از آن‌که به انضمامیت دست یافتند، کنار بگذاریم؟ خیر، نکته این است که مقولات انضمامی معنای خود را از به‌هم‌پیوستگی‌شان با مقولات تجریدی، یعنی از «ساختار درونی»‌شان، به‌دست می‌آورند. در پایان حرکت از تجرید به انضمامیت، مشاهده می‌کنیم که «انضمامی به این دلیل انضمامی است که تمرکز تعیین‌های بسیاری است»

۱ تونی اسمیت، ۱۹۹۰، ص ۱۷۱-۱۶۹.

۲ برای نمونه بنگرید به مشارکت‌ها و منابع موجود در این آثار: موزلی، ۱۹۹۳؛ موزلی و کمپل، ۱۹۹۷؛ آرتور و رویتن، ۱۹۹۸؛ نورمن و سایرین، ۱۹۸۰.

(این مسائل در «مقدمه» ی مارکس بر گروندریسه، ۱۹۵۳، که در سال ۱۸۵۷ نوشته شده است، با دقت شرح داده شده‌اند؛ اثری که جمله‌ی پایانی از آن نقل شده است).

با در نظر گرفتن روش مارکس، آن چنان که نشان داده شد، سه دسته تفسیر وجود دارند، و این موضوع که مارکس احتمالاً یکی از وارثان دیالکتیک هگل در نظر گرفته می‌شود، همواره میان این تفاسیر بحث‌آفرین بوده است. دو مؤلفه در ایجاد این بحث‌آفرینی نقش داشته‌اند. اولین مؤلفه، نظم و فواصل زمانی در ظهور آثار مارکس به معنی انتشارشان، هم در مورد نسخه‌ی اصلی آلمانی و هم ترجمه‌ی انگلیسی، بوده است. من در این جا، به منظور کوتاه کردن سخن، صرفاً به دو نمونه اشاره می‌کنم. در سال ۱۹۳۲، دو اثر مارکس که به لحاظ فلسفی و انسان‌شناسانه دارای اهمیت ویژه‌ای بودند، به زبان آلمانی منتشر شدند: *ایدئولوژی آلمانی* (با همراهی انگلس) و *دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴* (ترجمه‌ی انگلیسی ۱۹۶۳-۱۹۳۸). در سال ۱۹۵۳، نسخه‌ی چاپی به زبان آلمانی گروندریسه، دست‌نوشته‌ی کلیدی سال ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۸، که پیش‌نویس است از سرمایه که به سبکی حتی دیالکتیکی‌تر از آن نوشته شده است، به دست ما رسید، و نسخه‌ی ترجمه‌ی انگلیسی آن تا سال ۱۹۷۳ منتشر نشده بود (البته مقدمه‌ی این اثر در سال ۱۹۰۳ در یک ژورنال آلمانی به چاپ رسیده بود). در نتیجه، به نظر می‌رسد که چندین بار شاهد ظهور مارکس جدیدی روی صحنه بودیم، و به‌ویژه آثار منتشرشده در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۵۳ تفسیر دیالکتیکی را کاملاً دست‌خوش تغییر کرد.

دومین مؤلفه، که مبتنی است بر نوشته‌های وی در طول یک دوره‌ی چهل ساله، این است که رویکرد مارکس در مورد ارزیابی‌اش از دیالکتیک هگل ایستا نبود (در واقع، او بارها برخی آثار هگل را بازخوانی کرد). نزد برخی نویسندگان (برای نمونه آلتوسر، ۱۹۶۵) «گسستی شناخت‌شناسانه» در آثار مارکس به نظر می‌رسد، به این معنا که: او می‌بایست در زندگی متأخرش از جهت‌گیری اومانستی، انسان‌شناسانه و هگلی دوران جوانی‌اش به‌طور رادیکال گسست کرده باشد. آرتور (۱۹۸۶) به‌طور قانع‌کننده‌ای به‌نفع پیوستگی مارکس هم در روش و هم در پروبلماتیک اصلی برنامه‌ی پژوهشی وی [در طول زندگی‌اش] بحث می‌کند. اگرچه، آرتور نقد رادیکال مارکس بر هگل را انکار نمی‌کند. بر اساس آنچه مورای^۱ در مطالعه‌ی مهم خود درباره‌ی روش مارکس شرح می‌دهد، «هگل برای مارکس هم راهنما ارشد بود و هم خصم [یا آنتاگونیست]». در حالی که مورای از اهمیت دیالکتیک هگلی در مورد روش مارکس می‌کاهد (مشابه این نظر را، برای نمونه، نزد ماتیک، ۱۹۹۳، می‌بینیم)، تونی اسمیت (۱۹۹۰)، در یکی از اصیل‌ترین مشارکت‌ها در این بحث، نشان داده است که کل سرمایه می‌تواند به‌مثابه‌ی یک دیالکتیک نظام‌مند خوانده شود.^۲ حال آن‌که برخی دیگر این رویکرد را اتخاذ می‌کنند که سرمایه طرح‌واره‌ای مهمی از دیالکتیک نظام‌مند و نظریه‌ی شکل به دست می‌دهد، اگرچه نیازمند بازسازی و تکوین بیشتر است.^۳

این بحث ما را در نهایت به این مسأله هدایت می‌کند که روش و نظریه‌ی مارکس را نمی‌توان با روش مارکسی و نظریه‌ی مارکسی یکسان لحاظ کرد. مارکس شالوده‌هایی را برای سنت خاصی که دربرگیرنده‌ی سبک‌های روش‌شناسانه‌ی پژوهشی متعددی است، پی‌ریزی کرد. با این‌که بیش‌تر این سبک‌ها ممکن است با یک‌دیگر واگرایی‌هایی داشته باشند، اما در سه

۱، ۱۹۸۸، ص ۲۲۱.

۲ رجوع کنید به متن «روش دیالکتیکی» [در این مجموعه — مترجم].

۳ بک‌هاوس، ۱۹۶۹؛ رویتن و ویلیامز، ۱۹۸۹؛ آرتور، ۱۹۹۳؛ رویتن، ۱۹۹۵.

خصوصیت روش‌شناسانه‌ی عام، که پیش‌تر شرح داده شد، با یک‌دیگر اشتراک دارند: (۱) تفاوت میان مقولات به‌لحاظ تاریخی خاص و مقولات عام؛ (۲) روش درون‌ماننده در عرضه‌داشت و نقد؛ و (۳) تشریح یک نظام [متشکل] از لایه‌های به‌طور درونی پیوندیافته‌ی متعین دربردارنده‌ی مقولات در راستای این‌که واقعیت تجربی به‌طور انضمامی درک شود. این موارد سنت مارکسی را از رویکردهای جریان اصلی به روش‌شناسی، فارغ از بهتر یا بدتر بودن، متمایز می‌کند.

راهنمای خواننده

متون مارکس درباره‌ی روش در اثر کارور (۱۹۷۵) جمع‌آوری شده‌اند. روش مارکس بی‌تردید باید بر اساس نوشته‌های خود وی قضاوت شود. آرتور (۱۹۹۲) در پانزده صفحه درآمدی خوب و نسبتاً ساده در این‌باره ارائه می‌کند، که جنبه‌های روش‌شناسانه‌ی متنوعی را در آن مورد تأکید قرار می‌دهد. برخی ارزیابی‌های روش‌شناسانه‌ی متأخر را می‌توان در مجموعه‌هایی که توسط موزلی (۱۹۹۳)، بلوفیوره (۱۹۹۸)، موزلی و کمپل (۱۹۹۷)، و آرتور و رویتن (۱۹۹۸) ویراستاری شده‌اند یافت؛ آثار قدیمی‌تر در این‌باره، از جمله مفام و روبن (۱۹۷۹) و اشمیت (۱۹۶۹) هستند، که اثر آخر شامل مشارکت‌هایی است که از دید امروز «کلاسیک» به حساب می‌آیند، برای نمونه نگاه کنید به مشارکت‌های بکه‌اوس، ایلینکوف و زلنی در این اثر. بُنفلد و همکارانش (۱۹۹۲) به این بحث از آرای خود مارکس تا نظریه‌ی مارکسی متأخر می‌پردازند.

منابع

- Althusser, Louis and Etienne Balibar (1965), *Lire le Capital*, vols I and II, Paris: Maspero; Engl. trans, Ben Brewster: Louis Althusser and Etienne Balibar, *Reading Capital*, London: New Left Books, 1970.
- Arthur, Christopher J. (1986), *Dialectics of Labour; Marx and his relation to Hegel*, Oxford/New York: Basil Blackwell.
- Arthur, Christopher J. (1992), 'Introduction', in C.J. Arthur (ed.), *Marx's Capital, a student edition*, London: Lawrence & Wishart.
- Arthur, Christopher J. (1993), 'Hegel's *Logic* and Marx's *Capital*', in F. Moseley (ed.), *Marx's Method in 'Capital'*.
- Arthur, Christopher J. and Geert Reuten (eds) (1998), *The Circulation of Capital: Essays on Volume Two of Marx's 'Capital'*, London/New York: Macmillan/St Martin.
- Backhaus, Hans-Georg (1969), 'Zur Dialektik der Wertform', in A. Schmidt (ed.), *Beiträge zur marxistischen Erkenntnistheorie*; Engl. transl M. Eldred and M. Roth, 'On the Dialectics of the Value-form', Thesis Eleven, 1, 1980,99-120.
- Bellofiore, Riccardo (ed.) (1998), *Marxian Economics: A Reappraisal, Volumes I and II*, London/New York: Macmillan/St Martin.
- Benhabib, Seyla (1986), *Critique, Norm and Utopia*, New York: Columbia University Press.
- Bonefeld, W., R. Gunn and K. Psychopedis (eds) (1992), *Open Marxism, Volume I and II*, London/Boulder: Pluto Press.
- Carver, Terrel (ed.) (1975), *Karl Marx Texts on Method*, Oxford/New York, Blackwell/Barnes & Noble.

- Likitkijsonboon, Pichit (1992), '*The Hegelian Dialectic and Marx's Capital*', Cambridge Journal of Economics, 16, (4), 405-19.
- Marx, Karl (1859), *Zur Kritik der Politischen Ökonomie*, MEW 13, Berlin: Dietz Verlag, 1974; Engl. edn Maurice Dobb, transl. S.W. Ryazanskaya, *A Contribution to the Critique of Political Economy*, London: Lawrence & Wishart, 1971.
- Marx, Karl (1867, 1885, 1894), *Capital; A Critique of Political Economy*. Vols I-III (German originals I: 1867, 1890; II: 1885; III: 1894), trans. Ben Fowkes (I) and David Fernbach (II and III), Harmondsworth: Penguin Books, 1976, 1978, 1981.
- Marx, Karl (1932), *Economico-philosophical Manuscripts in Early Writings*, trans. Rodney Livingstone and Ted Benton, Harmondsworth: Penguin Books, 1975 (includes '*Critique of Hegel's Doctrine of the State*', the '*Theses on Feuerbach*' and the 1859 Preface mentioned in the text).
- Marx, Karl (1953), *Grundrisse; Foundations of the critique of political economy (Rough Draft)*, trans. Martin Nicolaus, Harmondsworth: Penguin Books, 1973.
- Mattick, Paul (1993), '*Marx's Dialectic*', in F. Moseley (ed.), *Marx's Method in 'Capital'*.
- Mephram, John and D-H. Ruben (eds) (1979), *Issues in Marxist Philosophy, Volume I, Dialectics and Method*, Brighton: Harvester.
- Moseley, Fred (ed.) (1993), *Marx's Method in 'Capital'; A reexamination*, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press.
- Moseley, Fred and Martha Campbell (eds) (1997), *New Investigations of Marx's Method*, Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press.
- Murray, Patrick (1988), *Marx's Theory of Scientific Knowledge*, Atlantic Highlands, NJ/London: Humanities Press.
- Norman, Richard and Sean Sayers (1980), *Hegel, Marx and Dialectic; A Debate*, Brighton/Atlantic Highlands, NJ: Harvester/Humanities Press.
- Reuten, Geert (1993), '*The difficult labour of a theory of social value; metaphors and systematic dialectics at the beginning of Marx's Capital*', in F. Moseley (ed.), *Marx's Method in 'Capital'*.
- Reuten, Geert (1995), '*Conceptual collapses; a note on value-form theory*', *Review of Radical Political Economics*, 27 (3), 104-10.
- Reuten, Geert and Michael Williams (1989), *Value-Form and the State*, London/New York, Routledge.
- Schmidt, Alfred (ed.) (1969), *Beiträge zur marxistischen Erkenntnistheorie*, Frankfurt a.M.: Suhrkamp.
- Smith, Tony (1990), *The Logic of Marx's Capital; Replies to Hegelian Criticisms*, Albany: State University of New York Press.
- Sweezy, Paul A. (1942), *The Theory of Capitalist Development*, New York/London: Modern Reader Paperbacks.

خرداد ۱۳۹۵

پراکسیس

Praxies.org